

# جادوی پنهان و خلسه‌ی نارسینسی

شهید سیدمرتضی آوینی

طرح و العصر

بسیج دانشجویی دانشگاه امام صادق علیه السلام

یکی از احکام مشهوری که درباره‌ی سینما و تلویزیون عنوان می‌شود این است که «اینها ظرف‌هایی هستند که هر مظلومی را می‌پذیرند؛ اینها «ابزار» هستند و این ما هستیم که باید از این ابزار درست استفاده کنیم». ... و کسی هم از خود نمی‌پرسد که اگر اینچنین بود، چرا ما بعد از یازده سال از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران هنوز نتوانسته‌ایم از تلویزیون و سینما آنچنان که شایسته است استفاده کنیم.

بنده هرگز صلاح نمی‌دانم که برای اقامه‌ی حجت و دلیل به گفتار غربی‌ها متوسل شوم، چراکه از یک سو اعتقاد دارم آنها خود قادر به شناخت حقیقی خود و جامعه‌ی خود نیستند و از سوی دیگر، هرچه را که از قول آنها ذکر کنیم باز هم هستند کسانی که در همان باب اقوالی کاملاً مخالف بر زبان و قلم خویش رانده‌اند، زیرا که تفرقه و تشتت آرا از لوازم ذاتی و لاینفک تمدن غرب است. اما با این همه، اکنون قصد دارم که محور اصلی مباحث این مقاله را سخنانی قرار دهم که مارشال مک لوهان ۱ در باب «رسانه‌ها و پیام» گفته است.

اکنون زندگی ما، به خصوص کودکان و نوجوانانمان، در اوقات فراغت ۲ نظم مسسلکی خویش را از دست داده و نظامی متناسب با برنامه‌های تلویزیون گرفته است و به همین علت در صبح روزهای جمعه برای آنکه برنامه‌های تلویزیون با نماز جمعه معارضه نکنند برنامه‌ها را قطع می‌کنند، اما در هنگام اذان مغرب که برنامه‌ها فقط برای پخش مختصری قرائت قرآن، اذان و چند جمله‌ای مناجات قطع می‌شود و بعد ادامه پیدا می‌کند، بازار مساجد بسیار کساد است؛ علاوه بر آنکه ما و کودکانمان برای تماشای فیلم سینمایی عصر جمعه نمازمان را درست در آخرین فرصت ممکن به جای می‌آوریم. باز خدا پدرشان را بیامرزد که برنامه‌ها را فقط تا ساعت بیست‌وسه ادامه می‌دهند ۳ و لاقلاً زمستان‌ها نماز صبح مسلمین قضا نمی‌شود.

این امر پیش از آنکه به برنامه‌های تلویزیون ارتباط پیدا کند به آن «جادوی پنهان» یا «بار ناخودآگاه» ارتباط دارد که در ذات تلویزیون نهفته است و اینکه نظام زندگی ما اکنون ضرابه‌نگ خویش را نه از «دین» که از «تکنولوژی» می‌گیرد در درون خانه، تلویزیون روابط متقابل اعضای خانواده را با یکدیگر بریده است و با وجود یک تلویزیون روشن، دیگر جمع واحدی در خانه تشکیل نمی‌شود. همه فرد فرد، جدا از هم نشستند و رابطه‌ی فردی بین خود و تلویزیون برقرار کرده‌اند. این سخن را همه‌ی ما بارها از خانم‌هایی که خودشان غرق در تلویزیون نیستند خطاب به شوهرانشان شنیده‌ایم که «با من ازدواج کرده‌ای یا با تلویزیون؟» این جمله از یک سو بیان یک واقعیت بسیار دردناک است و از سوی دیگر مبین این نکته است که در میان ما هنوز نظام سنتی و مسسلکی در پای نظام تکنولوژیک زندگی مدرن قربانی نشده است. رابطه‌ی سینما و تلویزیون با مخاطبان خویش نوعی «رابطه‌ی تسخیری» است که از طریق ایجاد جاذبه در تماشاگر برقرار می‌شود - اگرچه تسخیر به میل، نه به عنف و اکراه. ظاهراً هیچ‌گونه اکراه یا اجباری در کار نیست، اما اگر درست به این رابطه بیندیشیم خواهیم دید که غالباً رشته‌ی این جاذبیت نه به کمالات انسانی بلکه به ضعف‌های او بند شده است ۴ و این چنین، هرچند سخن از «جبر» به معنای فلسفی آن نمی‌توان گفت، اما باید مردم و تلویزیون و سینما وجود نوعی «رابطه‌ی ایجابی» را پذیرفت: کششی سحرآمیز و غیرقابل مقاومت.

مارشال مک لوهان در مقاله‌ی «وسيله، پیام است» مطلبی را نقل می‌کند که بسیار عبرت‌انگیز است:

تجزیه و تحلیل برنامه و «محتوا» هیچ نشانه و مدرکی از جادوی این وسایل یا «بار ناخودآگاه» (Subliminal Charge) آنها به

دست نمی‌دهند.

لئونارد دوب Leonard Doob در گزارش خود به نام «ارتباطات در آفریقا» از یک آفریقایی سخن می‌گوید که هر شب رنج بسیار متحمل می‌شد تا ایستگاه لندن را روی رادیو پیدا کند و اخبار بی‌بی‌سی را بشنود، گرچه حتی یک کلمه آن را نمی‌فهمید. تنها هر شب ساعت هفت، بودن در حضور آن صداها برای وی مهم بود. وضع او در برابر صدا درست مانند وضع ما در برابر نغمه‌ها است. ۵.

این چه جاذبه‌ای است و از چه طریق عمل می‌کند و تأثیرات جادویی خود را بر کدام یک از ساحت‌های وجودی انسان می‌نهد؟ مک لوهان هوشیارانه این تأثیرات را با اثری که موسیقی بر روان باقی می‌گذارد قیاس می‌کند. او در بخشی از همان مقاله‌ی مذکور نوشته است: ... تحاشی معنوی و فرهنگی که ممکن است اقوام شرقی در قبال تکنولوژی ما داشته باشند ابداً تأثیری در وضع آنها نمی‌کند.

اثرات تکنولوژی در قلمرو عقاید و مفاهیم حادث نمی‌شود، بلکه الگوهای احساسی را بدون مقاومت و به طور مستمر تغییر می‌دهد... اثرات پول به عنوان «وسیله» در ژاپن قرن هفدهم بی‌شبهت به تأثیر چاپ در مغرب زمین نبود. جی.بی. سنسومی G.B.Sansom می‌نویسد که نفوذ اقتصاد پولی در ژاپن «موجب یک انقلاب کند ولی مقاومت‌ناپذیر گردید، که پس از تقریباً دو هزار سال انزوا به فرو ریختن حکومت فتودالی و از سر گرفتن روابط بازرگانی با خارج منجر شد» ۶

تأثیر موسیقی نیز بر انسان نه بر قلمرو عقل و فهم بلکه بر قلمرو احساس است. لذا انسان هرگز از عهده‌ی تجربه و تحلیل عقلایی تأثیرات موسیقی بر روان خویش بر نمی‌آید. او ناگزیر است که این تأثیرات را در ساحت مفاهیمی چون «غم‌انگیز»، «شادی‌آور»، «نرم»، «داغ» و ... دسته‌بندی کند و این مفاهیم همگی مفاهیم احساسی محض هستند.

آیا میان «ساحت احساس» و «ساحت عقل و فهم» رابطه‌ای نیست؟ مک لوهان درست می‌گوید که اثرات تکنولوژی در قلمرو عقاید و مفاهیم حادث نمی‌شود، بلکه الگوهای احساسی را بدون مقاومت و به طور مستمر تغییر می‌دهد. ۷

اگر این چنین نبود، مقاومت در برابر آن به مراتب افزایش می‌یافت. برای درک تفاوت آن می‌توان اثر یک «جمله‌ی فلسفی» را با اثر یک «قطعه‌ی موسیقی» مقایسه کرد. یک جمله‌ی فلسفی را مخاطب از طریق عقل ادراک می‌کند و لذا شنیدن یا خواندن متون فلسفی جز برای آنان که اهل تفکر هستند، جذاب و لذت‌بخش نیست. اما یک قطعه‌ی موسیقی اصلاً با ساحت ادراکات عقلانی انسان ارتباطی مستقیم نمی‌یابد و اثرات آن بی‌واسطه‌ی عقل و فهم، در قلمرو احساس و روان ظاهر می‌شود و بنابراین، برای لذت بردن از آن نیاز به طی مقدمات برهانی نیست. تأثیر موسیقی گسترده‌ای به مراتب وسیع‌تر از «کلام» را شامل می‌شود، اما «عمق تأثیر» کمتری دارد.

اثرات تکنولوژی به طور اعم، سینما و تلویزیون به طور اخص، خارج از «حیطه‌ی فهم» ظاهر می‌شود و لذا مک لوهان سخن از «جادوی وسایل و بار ناخودآگاه آنها» می‌گوید. تلویزیون آدم‌ها را مفتون و مسحور می‌کند و قابل انکار نیست که سحر آن در انسان‌های ضعیف‌النفس، کودکان و اشخاصی که آنان را اصطلاحاً عاطفی و احساساتی می‌خوانند بیشتر کارگر می‌افتد. سینما نیز اگرچه ماهیتاً تفاوت چندانی با تلویزیون ندارد، اما از لحاظ کمی و کیفی حیطه‌ی عمل محدودتری را شامل می‌شود، چراکه تلویزیون عضو ثابت و بی‌بدیل همه‌ی خانواده‌هاست، اما رفتن به سینما ملازم با مقدماتی است مخصوص به آن، که در همه‌ی شرایط ممکن نمی‌شود. تماشای تلویزیون شرایط مخصوصی را طلب نمی‌کند، اما سینما این همه سهل‌الوصول و دست‌یافتنی نیست. ۸.

در غالب انسان‌ها میلی درونی برای غفلت‌طلبی، گریز از تفکر و جدیت، بازی و شوخی، تلذذ و تفنن و ... موجود است و در کودکان بیشتر. «نظریه‌ی بازی‌ها»، هم در حوزه‌ی جامعه‌شناسی و هم در حوزه‌ی روان‌شناسی، بر این اصول بنا شده است که افراد انسانی بعد از بزرگ شدن و پیر شدن نیز همان الگوهای بازی را در زندگی اجتماعی خویش بسط می‌دهند و انگیزه‌های اجتماعی همان میل بازی هستند که تغییر شکل داده‌اند و در زیر نقاب‌هایی از شخصیت‌های کاذب پنهان شده‌اند.

ما این نظریه را در باب «انسان به مفهوم مطلق» نمی‌پذیریم، اما در عین حال، صدق آن را - باز هم به طور مطلق - درباره‌ی جوامع

غیردینی و غیرمسلکی انکار نمی‌کنیم. «رشد عقلی» انسان در تمدن غربی منتهی به «رشد عقل جزوی و حسابگر» است و بنابراین، عموم انسان‌ها، به جز متفکرین و فلاسفه، از کودکی خویش فاصله نمی‌گیرند و امیال کودکانی خویش را تا دم مرگ حفظ می‌کنند. در تمدن امروز، کودک بودن، غفلت‌طلبی و گریز از واقعیت یک ارزش مقبول و محمود است و لذا، کم نیستند کسانی که اگرچه از کودکی فاصله گرفته‌اند، اما برای جلب محبوبیت، خود را به کودکی می‌زنند. کودک در بهشتی برزخی بیرون از واقعیت تمدن و در کمال غفلت، اما معصومانه زندگی می‌کند و بازگشت به این عالم دور از رنج پر از لذت و تفنن، آرزوی عموم انسان‌هایی است که تمدن امروز آنان را از رشد عقلانی محروم داشته است. اما تمدن سنتی و دینی مردمان را از اخلاق در بهشت زمینی و عوالم کودکی دور می‌کند، چراکه انسان سنتی و دینی غایت حیات خویش را در «ناکجا آبادی فراتر از جسم و زمین» می‌جوید؛ اگرچه از سوی دیگر، نزدیک شدن به عالم عصمت و پاکی و بی‌گناهی باز هم نزدیک شدن به عالم کودکی است، اما به معنایی دیگر.

جادوی سینما و تلویزیون، خارج از حیطه‌ی مفاهیم، در برزخ «تأثرات احساسی و روانی» ظاهر می‌شود و لذا اثرات تخریبی و یا احیاناً تربیتی خویش را بیشتر بر «ضمیر نا به‌خود» باقی می‌گذارد، اگرچه راه «دنیای خودآگاهی» نیز بر آن بسته نیست. ۹۰ در فیلم «زندگی خارج از توازن» و یا فیلم دیگر «گادفری رجبو»، «دگرگونی زندگی»، او قصد ندارد که به تماشاگر خویش این حقیقت را که انسان امروز در وضعی خلاف فطرت خویش می‌زید تفهیم کند. «تفهیم و تفاهم در حیطه‌ی عقل و ادراک تحقق می‌یابد و نتیجه‌ی آن نحوی از آگاهی یا خودآگاهی است، اما تأثرات روانی - عاطفی و احساسی خارج از این حیطه محقق می‌شوند و انسان را در طول یک سیر تحول بطنی و ناخودآگاه، رفته رفته تغییر می‌دهند. این همان کاری است که از طریق سینما و تلویزیون با انسان امروز کرده‌اند و در طول نزدیک به یک قرن از اختراع سینما، «الگوهای احساسی غیرمتوازی» برای انسان‌ها ساخته‌اند و راه بازگشت آنها را به فطرت خویش مسدود کرده‌اند. گادفری رجبو برای بیدار کردن انسان از این خواب سنگین غفلت از کلام استفاده نمی‌کند و روی به استدلال و اقامه‌ی برهان عقلی نمی‌آورد، چراکه اصلاً عقل بشر امروز تابع احساسات اوست و منشأی اثری جدی در حیات او ندارد. گادفری رجبو در جست‌وجوی راهی است که در آن یک تنبه فطری برای انسان موجود باشد. او دریافته است که انسان از صورت توازن فطری خویش خارج شده و می‌داند که این خروج به علت نفی دین و معنویت و انکار روح برای بشر روی داده و لذا درست در نقطه‌ای که می‌خواهد پیام اصلی خود را در یک مثال فطری ارائه دهد از اذان استفاده کرده است، این انتخابی است کاملاً به جا، چراکه «روح دین» در اذان در صورتی مثالی تعیین یافته است.

الگوهای احساسی انسان‌ها در جوامع مختلف مبتنی بر عادات و تعلقات و آداب و رسوم آن قوم هستند و عادات و تعلقات و آداب و رسوم نیز از فرهنگ منشأ می‌گیرند. بین فرهنگ و معتقدات رابطه‌ای کامل و مستقیم، اما ناپیدا، موجود است و لذا ورود غیرمترقبه‌ی محصولات تکنولوژی به جامعه‌ای که هنوز فرهنگ و ساختاری سنتی متکی بر دین دارد، به یک تعارض ناپیدای فرهنگی در باطن آن جامعه منجر خواهد شد.

نمی‌خواهیم بگوییم که دین و تمدن امروز منافی یکدیگرند، اما این هست که اگر ما احکام عملی زندگی خویش را از دین اخذ کنیم، دیگر نخواهیم توانست از این ابزار و وسایل درست همان گونه که در جوامع غربی معمول است استفاده کنیم. از سوی دیگر، انسان همواره برای دستیابی به غایاتی خاص ابزار متناسب با آن را می‌سازد و بنابراین، هر وسیله دارای محتوایی است که بدان هویت فرهنگ خاصی می‌بخشد. «محتوای همه‌ی وسایل اتوماتیک «نفی کار» است، چراکه اگر انسان از کار نمی‌گریخت، لاجرم در جست‌وجوی «وسایلی خودکار» بر نمی‌آمد که کار خود را بر گردن آنها بیندازد. محتوای مشروبات الکلی «نفی عقل و خودآگاهی» است و اگر انسان - اگرچه به ناحق - نیازمند به «نفی عقل و خودآگاهی» خویش نمی‌شد، هرگز مشروبات الکلی را کشف نمی‌کرد. ۱۰ غایت تولید یا اختراع هر وسیله - اعم از ابزار اتوماتیک و یا غیراتوماتیک - در صورت محتوا یا ماهیت آن وسیله، موجبات یا اقتضائات خاصی را به همراه دارد که لازمه‌ی وجود آن است. اره برای بریدن ساخته شده است و به همین «علت غایی» است که شکل اره را یافته است. میخ نیز برای فرو رفتن ساخته شده است و به همین علت غایی شکل میخ را پیدا کرده است. پس غایات ابداع و اختراع وسایل در شکل آنها ملحوظ و محفوظ است و این شکل، صورتی است که ماهیت آنان را معنا

بخشیده است. خود وسیله بر ماهیت خویش و چگونگی کاربرد خویش حکم می‌کند. اما بعضی از وسایل هستند که با روان انسان «نسبت خاصی» برقرار می‌کنند که نمی‌توان گفت «پیام فرهنگی یا اخلاقی» خاصی دارند.

اگر انسان بداند که کناره‌گیری از کار باعث می‌شود تا «خالقیت روحی» او عرصه‌ی ظهور پیدا نکند و خلاقیت‌های نهفته در وجودش به فعلیت نرسد، هرگز به سمت «اتوماسیون» نمی‌رود، یا حداقل آن است که این چنین بی‌محابا و شتاب‌زده به سوی آن نمی‌رود. پس پیدایش اتوماسیون در زندگی بشر فی‌نفسه در پی تعریف خاصی اتفاق افتاده است که او از «کار دارد:» کار شری لازم است در جهت امرار معاش که باید از آن خلاص شد.» ۱۱ این «پیام» اصولاً در بطن اتوماسیون نهفته است.

مارشال مک لوهان این «پیام‌ها» را «جادوی وسایل» یا «بار ناخودآگاه» آنها می‌نامد. مثال‌هایی که او خود در این مورد آورده است می‌تواند وضوح بیشتری بدین سخن ببخشد:

بی‌خبری پیشینیان از اثرات روانی و اجتماعی وسایل در هر یک از سخنان آنان به وضوح دیده می‌شود. هنگامی که چند سال قبل ژنرال دیوید سارنرف از دانشگاه نتردام آمریکا درجه‌ی دکترای افتخاری می‌گرفت این سخنان را بیان کرد:

«معمولاً میل داریم که وسایل تکنولوژیک را سپر بلای گناهان سازندگان آنها قرار دهیم. مصنوعات دانش جدید به خودی خود نه بد است و نه خوب؛ طرقی که از آنها استفاده می‌شود ارزش آنها را معین می‌کند». این پژواک بی‌خبری رایج است. فرض کنیم قرار بود بگوییم «مریای سیب به خودی خود نه خوب است نه بد؛ طریقی که آن را می‌خوریم ارزشش را تعیین می‌کند». یا «اسلحه‌های گرم به خودی خود نه بد است نه خوب؛ طریقه‌ی استفاده از آنها ارزش آنها را تعیین می‌کند»... در گفته‌ی سارنرف نکته‌ای وجود ندارد که تاب تعمق داشته باشد، زیرا او ذات «وسایل» را نادیده می‌گیرد و «نارسیس» ۱۲ و از بی‌اعتبار شدن وجود خویش و گسترش آن به صورت تکنیکی جدید، مسحور شده است. ۱۳

آنچه را که مک لوهان از زبان ژنرال سارنرف نقل می‌کند، از زبان بسیاری از ما می‌توان شنید. ما معمولاً ذات وسایل را نادیده می‌گیریم و ساده‌لوحانه چنین خیال می‌کنیم که از هر چیزی می‌توانیم هر طور که می‌خواهیم استفاده کنیم، حال آنکه چنین نیست. تلویزیون و سینما ابزار و وسایلی نیستند که هرکس هر طور که بخواهد آنها را به کار برد و اصولاً ابزار هرچه بیشتر به سوی «اتوماسیون و پیچیدگی تکنیکی» حرکت کنند، محدودیت‌های بیشتری را بر اختیار و اراده‌ی آزاد انسان تحمیل می‌کنند. این سخن مک لوهان که «رسانه همان پیام است» به همین معناست که «رسانه‌ها موجبات و اقتضائاتی دارند که از آن نمی‌توان گریخت». او در آغاز مقاله می‌نویسد:

در فرهنگی مانند فرهنگ ما، از دیرباز عادت کرده است همه‌ی چیزها را از هم بشکافد تا بر آنها تسلط یابد و آنها را وسیله قرار دهد، اگر گفته شود که عملاً وسیله، پیام است موجب شگفتی خواهد شد. منظور این است که اثرات هر «وسیله» بر فرد و اجتماع - یعنی اثرات هر چیزی که به نوعی گسترش خود ماست، یا به گفته‌ی دیگر هر تکنولوژی جدید - نتیجه‌ی معیارهای تازه‌ای است که همراه با هر یک از این وسایل در زندگی وارد می‌گردد. ۱۴

در جای دیگر گفته است:

چاپ در قرن شانزدهم موجب تفرد و ناسیونالیسم گردید... ۱۵ و ظهور ناسیونالیسم جغرافیای جهان را به صورتی درآورد که اکنون در آن هستیم.

مک لوهان در همان مقاله نوشته است:

... پاپ پیوس دوازدهم میل داشت که مطالعاتی جدی در زمینه‌ی وسایل انجام گیرد. وی در هفدهم فوریه سال ۱۹۵۰ چنین گفت:

«اغراق نیست اگر بگوییم که آینده‌ی جامعه‌ی امروز و ثبات حیات درونی آن تا حد زیادی به حفظ تعادل بین قدرت تکنیک‌های ارتباطات و قدرت عکس‌العمل فرد [بستگی] دارد.»

در این زمینه بشریت طی قرن‌ها با شکست کامل مواجه بوده است. پذیرش فرمانبردارانه و ناخودآگاهانه‌ی اثر «وسایل»، این وسایل را برای انسان‌هایی که آنها را به کار می‌برند به زندان‌های بدون دیوار مبدل کرده است. همان‌طوری که ای. جی. لیبلینگ در کتاب خود به نام «مطبوعات» گفته است، اگر انسان نداند که به کجا می‌رود، «آزاد» نیست، حتی اگر برای رسیدن به «آنجا» تفنگی در دست داشته باشد. زیرا هر یک از وسایل سلاح نیرومندی است که می‌توان با آن، وسایل دیگر گروه‌های دیگر را تباه کرد. نتیجه این شده است که عصر حاضر تبدیل به صحنه‌ی یکی از جنگ‌های داخلی چند جبهه‌ای گردیده که تنها محدود به دنیای هنر و سرگرمی‌ها نیست. ۱۶

مارشال مک لوهان معتقد است که رشد تکنولوژی، خلاف آنچه تصور می‌شود، نه به «آزادتر شدن» انسان، بلکه به «اسارت» بیشتر می‌انجامد؛ وسایل تکنولوژیک دیوارهای نادیدنی زندانی هستند که بشر امروز در آن اسیر است.

مقصود ما نه نفی تکنولوژی، که تحقیق در ماهیت آن است و لذا از خوانندگان درخواست می‌کنیم که پیش از آنکه مقاله‌ی ما به مرحله‌ی استنتاج برسد درباره‌ی مطالب آن قضاوت نکنند.

مک لوهان می‌نویسد:

... سرعت برق (الکتروسیته) موجب رسوخ تکنولوژی غرب به دورافتاده‌ترین قسمت جنگل‌ها، صحراها و دشت‌ها گردیده. نمونه‌ی آن عرب بدوی سوار بر شتر است با یک رادیو ترانزیستوری. وضع اقوامی که در سیل مفاهیمی غرق شده‌اند که فرهنگ گذشته‌ی آنها ایشان را برای آن آماده نکرده است، نتیجه‌ی طبیعی تسلط تکنولوژی غربی است... در جهان خود ما نیز، به همان نسبت که به اثرات تکنولوژی بر تشکل و تظاهرات روانی پی می‌بریم، درک خود را از گناه و خطا از دست می‌دهیم. ۱۷

بسیاری از مشکلاتی که ما امروزه با آن دست به گریبان هستیم ناشی از همین تعارض یا تناقضی است که در باطن جامعه نهفته است و به چشم نمی‌آید؛ اینکه «ساختار سنتی اجتماع ما برای قبول تمدن غرب آمادگی نداشته است.»

ساختار سنتی اجتماع ما مبتنی بر دین است و ساختار اجتماعی غرب نیز سه چهار قرن طول کشید تا بر «شریعت علمی جدید» استوار گشت و این دو، متوجه غایت واحدی نیستند. غالب انسان‌های جهان، دیگر ده‌ها سال است که احکام عملی حیات خویش را نه از دین که از علوم جدید و تکنولوژی اخذ می‌کنند.

پژوهش‌های علمی مختلفی که در همه‌ی زمینه‌ها انجام شده است دستورالعمل‌هایی هستند که به انسان جدید می‌آموزند که چه باید بکند و چه نباید بکند؛ به او می‌آموزند که چگونه بخورد، بخوابد و بیدار شود؛ با چه کسانی دوست شود و از چه کسانی پرهیز کند و ... حال آنکه انسان دینی و مسلکی همه‌ی این دستورالعمل‌ها یا احکام را از دین خود اخذ می‌کند. خود مک‌لوهان نیز به همین مطلب اشاره کرده است:

... ما «عقل» را با «سواد» و «عقل مسلکی» را با «تکنولوژی» خلط کرده‌ایم. به این جهت در عصر برق، به نظر غربیان طرفدار سنن،

انسان غیرعقلانی جلوه می‌کند. ۱۸

وضع کنونی عموم اقوامی که آنان را «جهان سوم» می‌نامند در برابر تمدت غرب، وضع کودکی است که شیفستگی‌اش در برابر اسباب‌بازی‌های رنگارنگ چشم او را بر خیر و صلاحش بسته است. آنها محصولات تمدن غرب را، اتومبیل و یخچال فریزر، رادیو و تلویزیون و سینما... و حتی کامپیوتر را به جوامع خویش وارد کرده‌اند و حالا می‌خواهند جامعه‌ای بسازند که این وسایل با آن هماهنگ باشد:

یا مکن با پیلانان دوستی      یا بنا کن خانه‌ای در خورد پیل ۱۹

استفاده از این ابزار ناخودآگاه فرهنگ خاصی را می‌خواهد که بدان «فرهنگ صنعتی» می‌گویند و تنظیم حیات بر مبنای استفاده از این ابزار ملازم با «احکام عملی خاص» یا «اخلاق صنعتی» است که «نظم تشریحی ملازم با دین و دینداری» را نفی می‌کند.

چه باید کرد؟ اگرچه جواب این سوال موضوع مقاله‌ی چهارم از مجموعه‌ی این مقالات است، اما از آنجا که به هر تقدیر این سوال نباید

جواب نایافته رها شود، لازم است که جواب را در اینجا مختصراً مورد اشاره قرار دهیم.

شأن انسانی والاتر از آن است که به اسباب و وسایل تعلق پیدا کند و رشد انسان در مسیر تعالی به سوی حق در معارج نهایی به قطع تعلق نسبت به اشیا و یأس از اسباب منتهی خواهد شد. پیشنهاد ما آن نیست که ابزار تکنولوژیک را به دور بیندازیم؛ آنچه که ما باید خود را از آن در امان داریم «مرعوب و مفتون شدن در برابر تکنولوژی» است و تنها در این حالت است که می‌توان «بدون وابستگی»، از علوم رسمی و محصولات تکنولوژیکی آن در خدمت غایات مقدس دینی سود جست. مارشال مک لوهان نیز به زبانی دیگر همین راه را توصیه می‌کند:

دُکویل در آثار قبلی خود درباره‌ی انقلاب فرانسه توضیح داده بود که کلام چاپ شده - که موجب اشباع فرهنگی در قرن هجدهم گردید - ملت فرانسه را همگن ساخت. فرانسوی‌ها خواه اهل شمال و خواه اهل جنوب، از یک قوم بودند و تفاوتی با هم نداشتند. اصول اتحاد شکل و استمرار چاپ بر پیچیدگی‌های جامعه‌ی فئودالی و شفاهی قدیم پوششی افکند. انقلاب فرانسه وسیله‌ی باسوادان و حقوقدانان تحقق یافت. از سوی دیگر در انگلستان، قدرت سنن شفاهی قدیم در حقوق مدنی آنچنان بود و نظام قرون وسطایی مجلس به قدری آن را تقویت می‌کرد، که هیچ گونه اتحاد شکل یا استمرار فرهنگ تازه‌ی چاپ نمی‌توانست کاملاً مستقر شود نتیجه این بود که انقلابی به شیوه‌ی انقلاب فرانسه که می‌توانست مهم‌ترین رویداد ممکن در تاریخ انگلستان باشد هرگز به وقوع نپیوست. ۲۰

این مثالی است از عکس‌العمل دو قوم با فرهنگ‌های مختلف در برابر تکنولوژی چاپ، در ادامه‌ی همین مثال است که مارشال مک لوهان توصیه‌ی نهایی خود را عنوان می‌دارد:

دُکویل یک اشرافی بسیار باسواد بود که این قدرت را داشت که در برابر ارزش‌ها و فرضیات فن چاپ بی‌طرف باشد. به این جهت است که تنها او دستور زبان چاپ را درک می‌کرد. تنها در این حال است - یعنی در حال دور ایستادن از هر ساخت (Structure) یا وسیله - که می‌توان اصول و نقاط قوت آنها را تشخیص داد. به جهت آنکه هر «وسیله» این قدرت را دارد که فرضیه‌ی خود را بر اشخاص ناوارد تحمیل کند. پیش‌بینی و قدرت تسلط، در قدرت اجتناب از «خلسه‌ی نارسیسی» امکان‌پذیر است. ۲۱

آنچه را که ما «تعلق ناشی از خودبینی به وسایل» می‌نامیم مک لوهان «خلسه‌ی نارسیسی» نامیده است و این عنوان بسیار مناسبی است، چراکه «نارسیسی» نیز با غرقه شدن در خودبینی است که از وضع خود نسبت به جهان غافل می‌شود.

پی‌نوشت‌ها:

۱- Marshall Mc Luhan (۱۹۸۰ - ۱۹۱۱ م). نظریه‌پرداز در حوزه‌ی ارتباطات، اهل کانادا، استاد زبان انگلیسی در دانشگاه تورنتو کانادا (از سال ۱۹۴۶) و رئیس «مرکز فرهنگ و تکنولوژی» در همین دانشگاه (از سال ۱۹۶۳ به بعد). نویسنده‌ی «فهم رسانه‌ها» (۱۹۶۴)، «رسانه همان پیام است» (۱۹۷۶) و آثار دیگر. و.

۲- درباره‌ی اوقات فراغت در مقاله‌ی بعدی - زبان، تلویزیون و سینما و اوقات فراغت - سخن خواهیم گفت.

۳- این مقاله در سال ۱۳۶۹ نگاشته شده. و.

۴- در مقالات قبل راجع به این مطلب در حد کفایت سخن گفته‌ایم.

۵- مارشال مک لوهان، وسیله، پیام است، محمد تقی مایلی، فرهنگ و زندگی، ۸، خرداد، ۱۳۵۱، صص ۷۱ و ۷۲.

۶- وسیله، پیام است، صص ۷۰ و ۷۱.

۷- وسیله، پیام است. ص ۷۰.

۸- به تفاوت‌های تلویزیون و سینما در مقاله‌ی «رمان، سینما و تلویزیون» بیشتر خواهیم پرداخت.

۹- در اینکه «ضمیر نابه‌خود» چیست و این اصطلاحات تا کجا می‌توانند راهی به معارف ما در باب علم‌النفس باز کنند، سخن اگرچه بسیار است، اما این مقاله فرصت قبول آن را ندارد.

۱۰- این سخنان متضمن احکام اخلاقی نیست و فقط در مقام تحقیق ادا می‌شود.

۱۱- بگذریم از اینکه بشر با پیدایش اتوماسیون نتوانسته از شر کار خلاص شود، بلکه بالعکس همه‌ی کار و زندگی‌ش وقف گسترش اتوماسیون گشته و این دور باطلی است که تمدن غربی بدان گرفتار آمده است.

۱۲- Narcissus جوانی در اساطیر یونان که به تصویر خویش در آب دل می‌بازد و جان بر سر این عشق می‌گذارد و آنگاه به گلی همنام خود (نرگس) بدل می‌شود. -و.

۱۳- وسیله، پیام است، ص ۶۵.

۱۴- وسیله، پیام است، ص ۶۳.

۱۵- وسیله، پیام است، ص ۷۱.

۱۶- وسیله، پیام است، ص ۷۲.

۱۷- وسیله، پیام است، صص ۶۸ و ۶۹.

۱۸- وسیله، پیام است، ص ۶۸.

۱۹- گلستان سعدی، باب هشتم (در آداب صحبت کردن).

۲۰- وسیله پیام است، ص ۶۷.

۲۱- وسیله، پیام است، ص ۶۸.